

در رثای خواهر زاده جوانم (داکتر نقیب الله مسحور)

رحیمه توخی (بیستم فروری ۲۰۰۸)

جوان آرزو بر دل ...

زمین نعره کشید و فلک به فریاد شد  
زمرگ نابیه هنگامت سرپایم داد شد

تو ای فرزند رنجبر و نیک سرشت زمان  
در هرکجا زخلق و خوی نیکویت یاد شد

جوان آرزو بر دل به سینه ئی خاک خفت  
ندید سعادت زهستی خویش ناشاد شد

زخاک سپردنش گداخت مادر چون کوره سوزان  
درخت با ثمرش دستخوش توفان و باد شد

چون شمع سوزم دور ز محفل اشک ریزم  
تنم به آتش غم سوخت و دل به فریاد شد

فغان و ناله چه دارد حاصلی ای وای  
گلی ز گلشن پرپر به پنجه ئی باد شد

ستم روا کردی گردون کینه توز به من  
فغان ز غم جفایت، شکوه ام زه بی داد شد

دلم قطره ای خون شد میان سینه چکید  
نه رسیده به آرمایش به زودی نامراد شد

\*\*\*\*\*